



تنوخ طبعی ہا طلبی

سال نشر: ۱۳۹۳

نشر: دانا کتاب / اصفہان



آسایش و آرامش

مال و ثروت، «اگر» با حرص و بخل قرین نشود، «آسایش» می‌آورد؛ ولی با این حال، این طور نیست که حتماً با خود «آرامش» هم بیاورد. بسیاری از ما اساس شادکامی را در مقام و ثروت و... می‌دانیم، درحالی که باورهای دینی، اساس شادکامی و رضایت از زندگی است. خداوند رحمان در قرآن می‌گوید: آگاه باشید که بر دوستان خدا خوف (بیم و اضطراب) و حُزنی (غم شدید) نیست.^۱ نیز می‌فرماید:

آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرام گیرد.^۲

عوامل آرام‌بخش

در آیات و روایات، عوامل شادی و آرامش بیان شده است. در این‌جا به طور خلاصه مهم‌ترین این عوامل را با هم بخوانیم و بعد در زندگی به کار بگیریم:

الف. عوامل آرام‌بخش در قرآن عبارت‌اند از:

یاد خدا، امور غیبی، آثار و اشیاء مقدس، تشویق اولیاء خدا، توبه، سرپناه و خانه، همسر، شب.^۳

ب. عوامل شادی در روایات عبارت‌اند از:

خرد، باورهای دینی (ایمان، اعتقاد به فضل خدا)، رفتارهای شایسته، نیت نیک، خوش خلقی، خدمت به مردم، سازگاری و مدارا، انس با نیکان، شوخی، دوراندیشی، قناعت، پاکدامنی، چشم‌پوشی، پرهیز از کینه، رازپوشی، دیدار برادران، وفاداری، رعایت حقوق، پایداری در برابر سختی‌ها، نماز، نماز شب، روزه، یاد خدا و انس با او، تلاوت قرآن، درخواست شادمانی از خدا، خوردن گوشت، خوردن کدو، سرکه، رنگ زرد، استحمام، خوابیدن، انگشتر فیروزه، بوی خوش، تماشای سبزه، سوارکاری.^۴

۱. «إِنَّ أَرْحَمَ الرَّحِمِينَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُجُونَ» (یونس/۶۲). خوف، بیم و اضطراب است و مربوط به آینده و

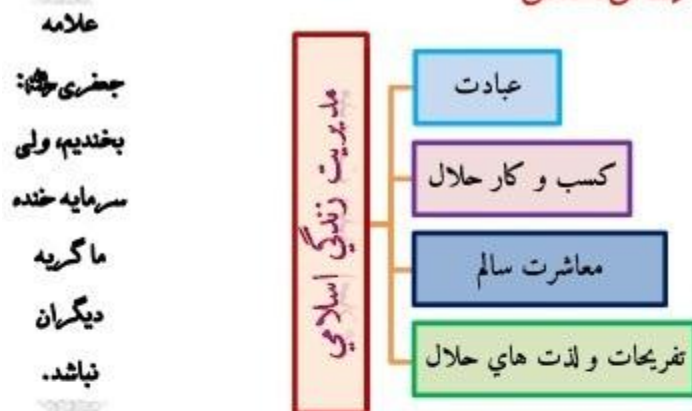
حزن، غم مربوط گذشته است.

۲. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّابِقِينَ» (زمره/۲۸).

۳. زمره/۲۸؛ فتح/۲؛ بقره/۲۴۸؛ توبه/۱۰۳؛ نحل/۸۰؛ روم/۲۱؛ نحل/۸۶.

۴. محمد محمدی ری شهری، الگوی شادی از نگاه قرآن و حدیث، ص ۳۰۵-۳۵۰.

نمودار: مدیریت زندگی اسلامی



امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «تلاش کنید» که اوقات زندگی‌تان را چهار قسمت کنید:

۱. بخشی برای مناجات با پروردگار؛
 ۲. ساعاتی برای امر معاش؛
 ۳. قسمتی برای معاشرت با برادران راستگویی که عیوبتان را به شما می‌شناسانند و در باطن خالصانه دوست شمایند؛
 ۴. زمانی را نیز برای لذاتتان خالی کنید و به واسطه این بخش چهارم (لذات) است که قادر به انجام سه بخش قبل از آن هستید.
- ❖ هدف از آفرینش بندگی خدا و تقرب به او و تکامل است، این چهار بخش زندگی اگر با **نیت الهی** و در راستای بندگی خدا باشد، عبادت است.
 - ❖ تفریحات در زندگی ما مانند «دینام» برای ماشین است؛ اگر تفریحات و لذت‌های حلال نباشد ما برای کار، عبادت، روابط اجتماعی و خانوادگی شارژ نخواهیم بود.
 - ❖ دایره تفریحات و لذت‌های حلال بسیار وسیع است. شوخ‌طبعی و طنز، یکی از مصادیق آنها است.

۱. اجتهدوا فی ان یتکون زمتانکم أربع ساعات: ۱. ساعه لیتناجاة الله: ۲. و ساعه لایمر النصارى: ۳. و ساعه لیتناصرة الإخوان و الیقاة الذین یمرتونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الظلمة: ۴. و ساعه تملون فیها للذاتکم فی غیر محرم و ینزیه الساعه تقدرون علی التلاوة ساعات (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱، باب ۲۵).

نمودار ۲: سبک‌های شوخ طبعی (روان‌شناختی)

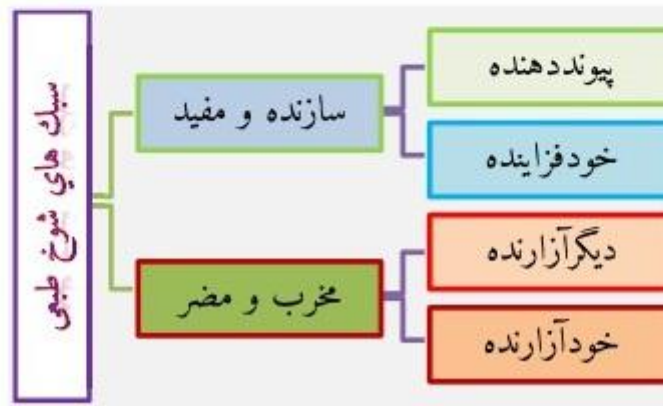
سبک شوخ طبعی شما چیست؟ متن زیر را بخوانید و از چهار سبک زیر الگوی شوخ طبعی خودتان را کشف کنید. اگر سازنده و مفید است، خدا را شکر کنید، وگرنه با مطالعه و مشاوره سبکتان را تغییر دهید. تا روابطتان سلامت روان و جسمتان به هم نخورد:

(۱) **پیونددهنده:** از شوخی برای تسهیل روابط و کاهش تنش‌های روابط اجتماعی بهره می‌برند. با سرگرم کردن دیگران و بیان داستان‌های طنزآمیز و مفرح درصدد خندانیدن دیگران و تقویت ارتباط آنها هستند. اغلب در روابط آسان گیرند. تصور مثبتی از خود دارند.

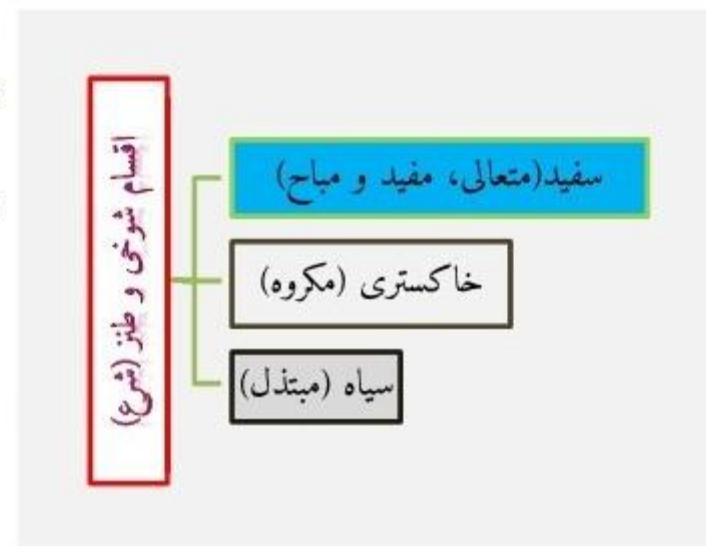
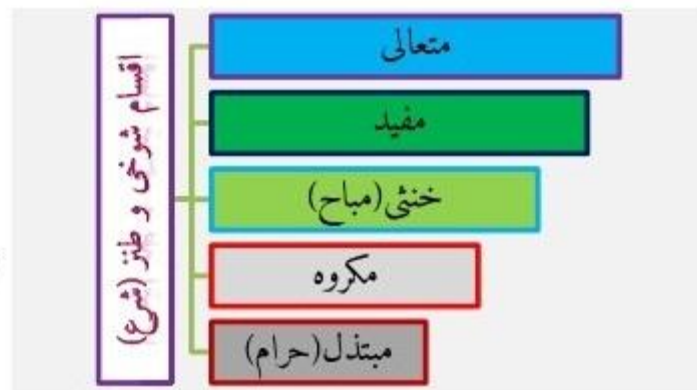
(۲) **خودفزاینده:** از شوخی برای مقابله با استرس و هیجان‌های منفی مانند غم و اضطراب استفاده می‌کنند.

(۳) **خودآزارنده یا خودشکنا:** این افراد می‌کوشند با شوخی، مزاح و یا سرگرم کردن دیگران توجه و تأیید آنها را جلب کنند حتی اگر مجبور باشند خود را مضحکه و مسخره دیگران کنند. این سبک در واقع مکانیزم دفاعی است که فرد با استفاده از آن هیجانات منفی زیربنایی خود را مخفی و یا از موقعیت‌های نامطلوب اجتناب می‌کند.

(۴) **دیگر آزارنده یا پرخاشگرانه:** در این سبک فرد بدون توجه و نگرانی در مورد اثرات منفی شوخی‌های ناپسند بر دیگران، به دست انداختن و طعنه زدن آنها می‌پردازند و از بیان لطیفه‌های توهین‌آمیز ابایی ندارند.

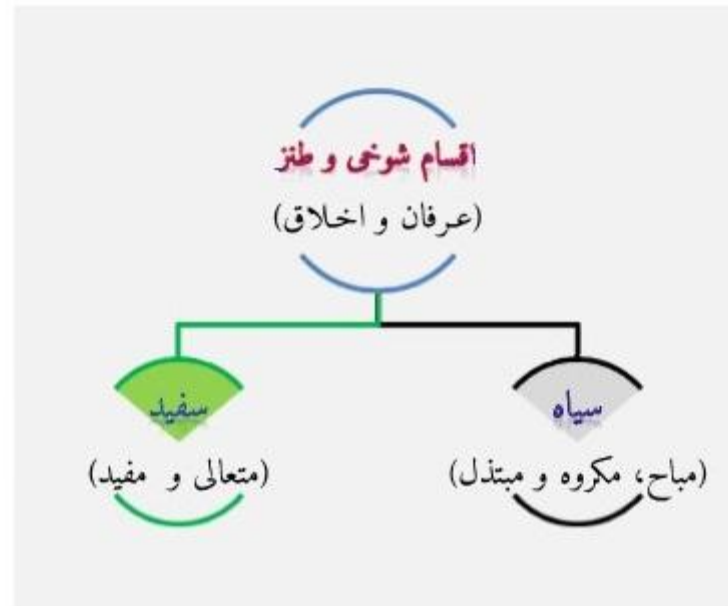


امام باقر (علیه السلام):
خداوند
عز وجل،
کسی را که
در میان جمع
شوخی کند،
دوست دارد به
شرط آن که
ناسزا نگوید.



نمودار ۴: انواع شوخ طبعی (اخلاق و عرفان)

با تطبیق نمودارهای شرعی و عرفانی خواهید دید که علمای اخلاق و عرفان در شوخی و طنز مراقبت‌های خاصی دارند. این محدودیت را به طور اختیاری انجام می‌دهند تا به رشد و کمال بیشتر برسند. عرفا می‌فرمایند: کسی که می‌خواهد به مقامات عالی عرفانی برسد، باید مراقب «گفتار»، «کردار» و «پندارش» باشد؛ و این یعنی کشتِ خوب، داشتِ خوب و برداشتِ خوب.



نمودار: مؤلفه‌های شوخی حلال حکیمانه (۱)



نمودار ۶: مؤلفه‌های شوخی حلال حکیمانه (۲)



نمودار ۷: فواید خنده خلال (۱)



نمودار ۸: فواید خنده حلال (۲)

- تنظیم غدد درون‌ریز
- انبساط رگ‌های خونی
- پایین آوردن فشار خون
- موفقیت در روابط اجتماعی
- تقویت سیستم ایمنی و دفاعی
- احساس خودکارآمدی و خودبستگی
- افزایش رضایت خاطر و اعتماد به نفس
- رسیدن اکسیژن زیادتر به شش‌ها و مغز
- افزایش اندروفین (شادی‌بخش و دردزدا)
- اجر بردن با غم‌زدایی و شادکردن مؤمنان
- خدمات‌درمانی به کودکان بیمار (دل‌ک‌درمانی)
- مکانیزم دفاعی در برابر شرم، شکست و خیط شدن و...
- ایجاد پادتن برای مبارزه با عفونت و ترمیم یاخته‌های بدخیم
- کاهش اثرات هورمون آدرنالین و نور آدرنالین ترشح شده در خون
- سرازیر نشدن غم بعد از خنده طبیعی (برخلاف الکل و مواد شادی‌زا)
- تجدید نشاط و قوا برای شروع کار و عبادت و روابط خانوادگی و اجتماعی

نمودار ۹: آثار مخرب شوخی غیرحلال



فضولی؟

با افراد یا دوستان فضولتان چه می‌کنید؟ بی‌شک، سعی می‌کنید هر طور شده آنها را از سر خودتان بازکنید، درست است؟ اما آیا می‌دانید خود شما چه قدر دچار این مشکل هستید؟ این تست معلوم می‌کند شما تا چه اندازه فضول هستید!

سنجش فضولی		بله (۱۰)	خیر (۰)
۱. تصور کنید صبح خواب مانده‌اید و دیرتان شده‌است. هنگام خروج از خانه صدای دعوی همسایه را می‌شنوید. آیا می‌ایستید تا ببینید موضوع از چه قرار است؟			
۲. با دوستان مشغول مکالمه تلفنی هستید که مجبور می‌شوید مدتی منتظر بمانید تا او به مکالمه دیگری که در انتظار است پاسخ دهد، می‌پرسید چه کسی پشت خط منتظر بود؟			
۳. به منزل دوستان رفته‌اید و او برای انجام کاری از اتاق خارج می‌شود. روی میز او یک نامه جلب توجه می‌کند، آیا نگاهی به آن می‌اندازید؟			
۴. اگر وارد رستورانی شوید و ببینید یکی از آشنایان با فرد غریبه‌ای آن‌جا است، آیا کنجکاو می‌شوید ببینید غریبه چه کسی است؟			
۵. جایی دعوا یا تصادفی رخ دهد، نزدیک می‌شوید تا ببینید جریان از چه قرار است؟			
۶. معمولاً درباره قیمت و محل خرید چیزهایی که دوستانتان می‌خرند پرس‌وجو می‌کنید؟			
۷. آیا تا به حال کیف دیگران را بدون اجازه‌شان جست‌وجو کرده‌اید؟			
۸. اگر رمز عبور شناسه دوستانتان را داشته باشید، سری به ایمیل‌های آنها می‌زنید؟			
۹. فردی کناری شما		ا. شما هم آنچه را که او مطالعه می‌کند همراهش مطالعه می‌کنید.	(۱۰)
مشغول مطالعه است.		ب. گاه‌گاهی دزدکی نگاه می‌کنید ببینید چه چیزی را مطالعه می‌کند.	(۵)
		ج. کاملاً بی‌تفاوت رفتار می‌کنید.	(۰)
		۱۰. اگر شما بدتانید	
یکی از آشنایان رازی دارد، چه می‌کنید؟		ب. اگر صحبتی درباره آن پیش بیاید، کنجکاو می‌شوید.	(۵)
		ج. سعی نمی‌کنید وارد حیطه خصوصی و رازهایشان شوید.	(۰)

پاسخ‌نامه آزمون فضولی

پاسخ‌نامه آزمون فضولی

امتیاز و تشخیص (۳۰ تا ۴۰)

شما به هیچ‌وجه اهل دخالت و فضولی در کارهای دیگران نیستید و این یک امتیاز بزرگ برای شما محسوب می‌شود. شما احتمالاً فکر می‌کنید مسائل خصوصی دیگران برایتان جالب نیست یا آن‌قدر به حیطه خصوصی آنها اهمیت می‌دهید که خودتان را مجاز نمی‌دانید آن را مخدوش کنید. شاید هم آن‌قدر سرتان گرم است که وقت فکر کردن به مسائل دیگران را ندارید. به هر حال شما کاملاً به دیگران احترام می‌گذارید و درباره مسائلی که به شما ارتباطی پیدا نمی‌کند کنجکاوی به خرج نمی‌دهید اطرافیان شما معمولاً فکر می‌کنند می‌توانند به شما اطمینان کنند و شما نیز توقع متقابلی از آنها دارید.

امتیاز و تشخیص (۳۵ تا ۷۰)

خوب شما طبیعتاً فرد کنجکاوی هستید، ولی تلاش می‌کنید زیاد در کارهای دیگران دخالت نکنید. اما گاهی اوقات این کنجکاوی آن‌قدر شدید است که نمی‌توانید جلو خودتان را بگیرید و گه‌گاهی از راه خود خارج می‌شوید و سرکی به کار دیگران می‌کشید. اما خوشبختانه این کار همیشگی نیست. اگرچه کنجکاوی خوب و در مواردی لازم است، زیاده‌روی در آن می‌تواند شما را دچار دردسر کند. اکثر مردم دوست ندارند کسی در کارشان دخالت کند. بنابراین، بهتر است کاری انجام ندهید که دوست ندارید دیگران درباره شما انجام دهند.

امتیاز و تشخیص (۷۵ تا ۱۰۰)

شما عاشق این هستید که همه چیز را درباره همه کس بدانید و برای این کار هر چه از دستتان برآید انجام می‌دهید. شما از آن دسته افراد هستید که مراقب دیگران هستند، فال‌گوش می‌ایستند و حتی گاه مستقیماً از دیگران درباره مسائل خصوصی‌شان سؤال می‌کنند. اگر شما به عنوان فرد فضولی در جمع دوستان و آشنایانتان معروف نشده‌اید، احتمال این که چنین لقبی به شما اختصاص یابد، بسیار زیاد است. کنجکاوی در وجود شما بسیار فراتر از حد متعارف وجود دارد و متأسفانه شما آن را معطوف به مسائل دیگران کرده‌اید که به هیچ‌وجه برایشان خوشایند نیست. اگر این روال ادامه یابد، می‌توانید مطمئن باشید سعی خواهند کرد فضولی‌های شما را هر طور شده جبرن کنند!

بنا بر آموزه‌های ناب اسلامی و پژوهش‌های علمی، همان‌گونه که حشره‌کش، مگس‌های مزاحم را از بین می‌برد، شوخ طبعی متعادل هم افکار سمّی، استرس‌ها، اضطراب‌ها و آشفتگی‌های ذهنی را تار و مار می‌کند.

روان‌پزشتکی به بیمار افرده‌ای گفت: «این نخه رو بگیر، اما لازمه در کنار دارودرمانی، از خنده‌درمانی ام کمک بگیر. تازگی‌ها سیرکی به شهر اومده، پیشنهاد می‌کنم، یه سری سر بری اونجا و حال و هوایی عوض کنی.»

مرد پزمرده، زورکی، لبخند تلخی زد و گفت: اوه، کارها و نمایش‌های مخزه اون مرد دهک رو میلی؟ اون مردک خودمم.»

بنابراین، «شوخی و خنده‌درمانی» اگر به متکای «جهان‌بینی توحیدی» و «رضایت به تقدیر الهی» لم ندهد و جاخوش نکند، خودش مسخره است و خنده‌دار. خنده بدون جهان‌بینی مانند اسکناس بدون پشتوانه است مانند کشیدن سیگار برای کاهش اضطراب و استرس، شادی آنی دارد و ویرانی باقی‌راستی، دین عامل شادیه یا غم؟ طلاب که الگوهای دینی‌اند، اهل شوخی موخی ام هستند یا نافشون رو با تیغ تیز غم و غصه بریدند؟

«خنده حلال» مثل بوستانی خیلی بزرگی است و «خنده حرام» محدوده و دیوارهای این باغ بزرگ است. پس خنده و شوخی حلال، در مقایسه با خنده حرام، دامنه خیلی وسیع‌تری دارد. ... حالا که این جور شد، ببخشید من را زحمتی برایتان دارم، جواب را در این شوخی‌های کتاب و منابعی که در آخر کتاب برای افزایش شادکامی معرفی کرده‌ام، بیابید.

تصور عموم

تصوری که عموم مردم از طلبه ها دارند، تصویر کسانی است که بیش تر اهل دقت و فکر هستند تا خنده و شوخی. شاید برخی تصویرهای تلویزیونی و یا منبر و خطابه رسمی و حتی برخورد مستقیم نداشتن با زندگی طلبگی باعث این برداشت شده باشد، اما اصولاً برای قشری که کاملاً به بدنه اجتماعی جامعه متصل است نمی توان انتظار داشت که خشک و رسمی باشد. کسانی که با روحانیون معاشرت دارند، می دانند که طلبه ها و روحانیون هم برای خودشان شوخی های ناب و نکته سنجی های ذوقی بسیار دارند که به دور از لهو و تمسخر، هم تبسم می آورد و هم کدورت می زداید. فرقی هم نمی کند یک طلبه سال اولی باشد و یا یک مرجع سال خورده. کسانی هم که تابه حال لطف شوخ طبعی های طلبگی شامل حالشان نشده، غیر از رجوع به یک طلبه واجد شرایط می توانند بروند سراغ کتابی که به همین منظور نوشته شده است: شوخ طبعی های طلبگی.

کتاب شوخ طبعی های طلبگی دارای بخش های زیر است:

۱- حجره نشینان و دوستان،

۲- ازدواج و خانواده،

۳- علم و پژوهش،

۴- اخلاق و عرفان،

۵- تبلیغ و ارشاد،

۶- جنگ تحمیلی و سیاست،

۷- شوخی های طلبه پسند،

۸- ملحقیات (شامل خود سنجی، نمودارهایی درباره مدیریت زندگی اسلامی، فواید شوخی و خنده حلال، آثار مخرب شوخی غیر حلال، سبک ها و اقسام شوخی و معرفی کتاب و نرم افزار برای افزایش شادکامی).

در پخش پایانی نمودارهای است مثلا

مؤلفه های خنده و شوخی حلال حکیمانه:

۱. دلچک نشدن،
۲. کوچک نکردن دیگران،
۳. اخلاق مداری،
۴. شرع مداری،
۵. حق گویی،
۶. هم دلی،
۷. شاد کردن دل دیگران،
۸. غم زدایی از خود و دیگران،
۹. اهانت به اقوام ممنوع،
۱۰. اهانت به ادیان دیگر ممنوع،
۱۱. اهانت به جنس مخالف ممنوع،
۱۲. تفرقه زا نبودن،
۱۳. حکیمانه و ادب آموز بودن،
۱۴. نشاط زا بودن برای عبادت و کسب و کار حلال و معاشرت سالم،
۱۵. قهقهه مستانه ممنوع،
۱۶. متناسب با شخصیت افراد،

۱۷. متناسب با سن و فهم و فرهنگ مخاطب،

۱۸. متناسب با جنسیت مخاطب،

۱۹. رعایت مقتضای حال،

۲۰. عدم افراط و تفریط،

۲۱. هزل و هجو ممنوع

چند نمونه از این شوخی ها

۱- فرار زلیخا

یکی از علمای فیضیه منبر رفته بود. ایشان می دیدند که برخی از طلاب موی سرخود را از ته می زنند و محاسن خود را بلند می گذارند. برای این که غیرمستقیم ایشان به خصوص افراد جوان را از این کار نهی کنند. داستان یوسف و زلیخا را با آب و تاب تعریف می کند تا رسید به آن جا که حضرت یوسف از دست زلیخا فرار کرد. این جا که رسید گفت: من اگر جای یوسف بودم ریش بلندی می گذاشتم و موهایم را از ته می زدم تا نیاز نباشد از دست زلیخا فرار کنم. این طوری این زلیخا بود که پا به فرار می گذاشت. پیامبر(ص) به موی خود رسیدگی می کردند و روغن خوش بو می زدند.»

۲- احترام به همسر

یکی از نزدیکان مقام رهبری می گوید: ایشان احترام بسیاری به همسر خود می گذارند و این احترام جواب سال ها صبر و استقامت همسرشان است معظم له درباره همسرشان می فرماید «ایشان حتی یک بار از وضع سخت زندگی و هنگامی که در زندان به سر می بردم گله نکرده اند» یک

روز من بر سر سفره ای در کنار رهبر نشسته بودم، خانم ایشان هنوز نیامده بودند. وقتی ایشان آمدند رهبر ما با حالت شوخی و احترام فرمودند «برای سلامتی حاج خانم صلوات بفرستید».

۳- وجه تسمیه منزل

یکی از اساتید دانشگاه در کلاس روزی با تعجب پرسید بینم طلاب به جای این که بگویند همسر یا خانم می گویند؛ منزل؟ بچه ها خندید و گفتند همه نه ولی مرسوم هست بین برخی از طلاب که در نزد نامحرم، حریم حفظ می کنند. یکی از طلاب شوخ گفت: البته با طرح مسکن مهر و... اگه طلبه ها خونه دار بشن به زودی به جای «منزل» می گویند آپارتمان! و ادامه داد البته در وجه تسمیه «منزل» اختلافاتی است برخی از زنان می گویند منزل در اصل «مَنْ زُلَّ» بوده یعنی آقای خانه وقتی وارد خانه شود به جای این که با من و بچه خوش و بش کند، در غار تنهایی خود می رود و یا بروبر به من زُلَّ می زند. برخی مردان گویند در اصل مَنْ ذَلَّ بوده یعنی من آن جا ذلیل هستم؛ و گروهی گویند مَنْ ظَلَّ بوده یعنی خانواده زیر سایه من هستند.

۴- بمیر نگران نباش

زن: می خوام وقتی مُردم نذاری نامحرم منو تو کفن ببینه و باید خیلی فاصله داشته باشند.

مرد: تو زود بمیر من قول میدم این خواهش تو را دقیقاً و موبه مو عمل کنم. زن: واقعاً اگه من بمیرم چی کار می کنی؟ مرد: نگو اصلاً حرفش رو هم نزن که دیوونه میشم.

زن: یعنی زن دیگه ای نمی گیری؟

مرد: نمی دونم ولی از آدم دیوونه هر کاری برمیاد.

۵- جیگر طلا

یکی از اساتید می گفت: خب چه عیبی داره مرد به زنش بگه جیگر طلا. (البته در خلوت) این همان عشقی می شه که امام صادق(ع) فرمودند: این گفتار مرد به همسرش که «من تو را دوست دارم» هرگز از قلب زن بیرون نمی رود. دیگه همراه با این جمله، بار هیجانی زیادش هرگز از دل همسر بیرون نمی رود! گاهی با نگفتن همین کلمات عاشقانه، افراد بیمار دل برای زنان نامحرم دام پهن می کنند و شکارشان می نمایند. برخی زنان می گویند به دلمان ماند که یه بار هم شده از شوهرمان بشنویم که دوستان دارد. یا با نام خودمان که عمری با ما بوده، صدایمان کند. اگر به همسرتان نگوئید جیگرت را بخورم یا اگر به دخترتان سخنان عاشقانه نگوئید، ممکن است خدای نکرده یک شکارچی، صیدشان کند. به همین دلیل است که در دین اصرار شده که همسران، محبت خود را در قاب الفاظ بگذارند و به هم هدیه بدهند.

۶- ذکر غلط کردم

در جلسه خواستگاری بودیم مهریه سنگینی مطرح شد. داماد هیچ شناختی از دختر نداشت و داغ داغ بود و نمی دانست چه دین سنگینی را هم قبول می کند. حاج آقای آن جا بود. نگاهی به داماد کرد و غیر مستقیم با لطفه ای فهماند که تدبر کن! زندگی، شناخت، تناسب و تعقل لازم دارد بعد گفت:

فردی می خواست ازدواج کند تسبیحی به دست داشت و با ذکر، دست به دامن امامان و خدا شده بود. و گاهی هم ذکرش این بود که من زن می خوام، من زن می خوام ، من زن می خوام.

بعد از مدتی ازدواج کرد تسبیح به دست به عنوان شکر از خدا که زن زیبایی به او داده ذکر می گفت و گاهی هم به جای ذکر می گفت: عجب زنی نصیبم شد ، عجب زنی نصیبم شد ...

مدتی گذشت زن سر ناسازگاری گذاشت و درخواست مهریه کرد گویا از اول کیسه دوخته بود و قصد زندگی نداشت. خلاصه مشاجرات بالا گرفت و زن بر درخواستش جدی بود. جوان بخت برگشته تسبیح به دست مشغول ذکر شد تا گره اش باز شود، ولی به جای ذکر مهر ه های تسبیح را یکی یکی عقب می زد و می گفت : غلط کردم! غلط کردم!

۷-هوو

از خانمهایتان بخواهید برایتان دعا کنند و حاجتان را هم بگویند تا خیالشان آسوده شود که حاجت شما به ایشان ضرری نمی رساند .

یکی می گفت :نیازی داشتم ، به همسرم گفتم :تو را خدا برام دعا کن.

همسرم اصرار می کرد که باید بگی چه حاجتی داری ؟

گفتم این یه رازه .

گفت : منم دعا نمی کنم.می ترسم با دست خودم گور خودم را بکنم؛ شاید بخوای یک هوو برام بیاری!

۸-عقل ناقص

شنیده بود رد شدن از میان دو زن کراحت دارد . حالا آمده بود پیش حاج آقا و می گفت :دو تا زن دارم و با آن دو به مسافرت ،خرید ، تفریح و پیاده روی می روم. غالباً هم بین آن دو هستم . آیا راه رفتن از بین دو زن عقل را کم نمی کند؟ حاج آقا تبسمی کرد و گفت: نه، تو راحت باش! اگر تو عقل داشتی که و این وضع اقتصادی با این در آمد کمت ، نمی رفتی یه زن دیگر هم بگیری.

۹-دعای چشم زخم

خانمی نوزادش را که در زشتی بی نظیر بود، نزد عالمی آورد و به او گفت: از بهر خدای در گوش فرزندم «و این یکاد» یا دعایی بخوانید تا چشم بد در او اثر نتواند گذاشت. عالم مکثی کرد و اندکی به قیافه زشت کودک نگریست و سپس گفت: فرزندتان را بگیرید. خداوند ایشان را تکویناً بیمه فرموده و دعای چشم زخم به او داده است.

۱۰-مخدرات

در کلاس مکالمه عربی بودیم یکی از هم کلاسی ها دست بلند کرد و از استاد پرسید: عفواً یا استاذ لماذا بالنساء يقال مخدرات؟ (ببخشید استاد چرا به زن ها ، مخدرات می گویند؟)

استاد درنگی کرد و گفت: لا أرى!؛ (نمی دانم!)

سپس کمی فکر کرد و با لبخند گفت: یمنک لانهن یخدرن الرجال (شاید به این دلیل باشد که مردها را تخدیر می کنند) معنای تخدیر رو هم خودتان توی لغت ببینید.

۱۱- قل بسره

الان این حکایت به مناسبتی تو ذهنم جرقه زد نتونستم نگم حیفس (به قول اصفهانی های شیرین زبون)

در کلاس مکالمه عربی به شکل فوق برنامه و خود جوش شرکت می کردیم. طلبه ای بود که استاد ما بود و پیر پسر شده بود. اهل فضل، کمال و خوش تیپ بود و به زبان عربی محاوره ای تسلط خوبی داشت.

به دوستم گفتم رفتی تو نخ استاد یا نه ؟

گفت: که چی؟

گفتم ناقلا داره همسرشو بین افراد کلاس جستجو می کند.

دوستم گفت: یعنی چه؟

گفتم خوب دقت کن او وقتی می خواهد درس قبل را مرور کند از چندتا بچه های تبریزی سؤال های ریزتری می پرسه ظاهراً شنیده دختران آذری کد بانو هستند.

کلاس که شروع شد، رفتم تو کار استاد!

استاد: سلام علیکم، قبل الشروع لنراجع الدروس الماضیه (قبل از شروع درس دیروز را مرور کنیم)

استاد نگاهی به یکی از افراد کلاس کرد و تو دلش گفت خودش امروز وقت شکاره

_ الاخ...انت. اجب لی، من این انت؟ (برادر...تو به من جواب بده. اهل کجایی؟)

_ کم لک اخ؟ (برادر داری؟)

_ و کم لک اخت؟ (چندتا خواهر داری؟)

_ هل اختکم الکبیره متزوجه ام لا؟ قل بسرعه (بدون مکث بگو آیا خواهر بزرگت ازدواج کرده یانه؟)

_ هل لها مدارج فی العلم ام لا ؟ قل بسرعه (زود جواب بده وقت نداریم خواهرت تحصیل کرده است یانه؟)

سئالات جزیی سبب خنده من و دوستم شد به گونه ای که استاد نتوانست ادامه دهد و من که نتوانستم خودم را کنترل کنم با سرعت از کلاس دویدم بیرون.

۱۲- یوسف عصمتی و عصمت یوسفی

در جوانی پاک بودن شیوه ی پیغمبری است. طلبه ای که خود مجرد است و پاک هم زندگی می کند سخنانش برای جوانان دیگر دلنشین است. طلبه ای جوان در جمع جوانان مجرد می گفت : پاک زندگی کردن تو این دوره زمونه با این همه تحریکات جذاب و پر زرق و برق ، واقعاً خیلی سخت است. خداوند اینمانمان را حفظ کند و به دخترانمان " یوسف عصمتی " و به ما جوانان " عصمت یوسفی " ، " عفت یوسفی " ، و امثالهم ... بدهد ، خداوند هم کمک کند که ما و شما مانند حضرت یوسف پاک زندگی کنیم و هم از زنان پاک نصیبمان کند تا نصف دینمان را با ازدواج حفظ کنیم. به

هر حال ، نگه داشتند چیزهای با ارزش همیشه سختی هایی هم دارد انسان معنوی ، ثروتمند واقعی است و برای حفظ گوهر ایمانش سختی را باید به جان بخرد

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق / یوسف از دامان پاکش کنج زندان می رود

۱۳- دیردم یا زود دم

چایی دیر دم مربوط به وقتی است که به منزل مادر خانم می رویم؛ خانم می گوید «یک چایی بخوریم و برویم». و آوردن این چایی دو ساعت طول می کشد. چایی زوددم هم مربوط به وقتی است که عروس می آید منزل مادر شوهر ؛ هنوز چایی را دم نکرده می آورد تا برویم.

۱۴- می کرد نه وی

(ماسمالیزیشن و پایان نامه نویسی)

کمتر خانواده‌ای است این روزها درگیر استرس‌های پایان نامه نویسی در حوزه یا دانشگاه نباشد داستان زیر...خب، بهتر است با هم بخوانیم: ... و بالاخره موضوع تصویب شد. آخه همه اساتید اعتراف داشتند که چون موضوع مهم است نیاز است، چندین جلسه درباره آن گفت‌وگو کنند. خیلی خوشحال بودم، امروز موضوع پایان نامه تصویب، استاد راهنما معین و استاد مشاور مشخص شده بود. نخواستم داغی انگیزه‌ام به سردی بگرایید. هم آن جا بعد از جلسه یک راست سراغ استاد راهنمایم رفتم تا نکاتی از او سؤال کنم.

استاد با عجله از اتاق بیرون رفت و من دوان دوان به دنبالش می‌رفتم تا به در بسته آسانسور رسیدیم. با خودم گفتم: «مگر ای آسانسور تو مدد کنی ما را.» استاد ابتدا زورکی لبخندی به من و دیگر دانشجویان و دانش‌پژوهان زد و بعد به ساعتش نگاهی کرد و از بین جمعیت خود را به درب رساند. من هم دنبال او جلو رفتم. شروع کرد بدون منطق خاصی همه دکمه‌ها را می‌فشرد و به سازنده آن آسانسور دعا می‌کرد طوری که اجدادشان در قبر می‌لرزیدند.

با غرولند استاد جرأت نکردم حرفی بزنم، مگر این که با ترس و لرز بگویم: «شُ شُ شماره همراهتونو لطف کنید...»

در همین حین در آسانسور باز شد. یک نفر بیشتر جا نداشت. دانش‌پژوهان و دانشجویان مؤدبانه تعارف کردند و نوبت را به استاد دادند و او هم بالفور گفت: «ببخشید دو ساعت دیگه ارومیه تدریس دارم و ممکنه به پروازم نرسم.»

با عجله سوار شد. همین‌طور که در آسانسور داشت بسته می‌شد. گفتم: «اُس اُس استاد! شماره‌تونو...؟!»

استاد گفت: «چرا زودتر نگفتی الان وقت شماره گرفتنه شماره منو یاد داشت کن.»

این جا دقت و سرعت عمل خیلی مهم بود، ولی متأسفانه، نه من در تگ‌زاس زندگی کرده بودم که مثل هفت تیرکشان کابویی سرعت عمل داشته باشم و نه دوره خاصی را برای این کار گذرانده بودم. با این حال، با سرعت خواستم خودکار را از کیفم بیرون بکشم که در آسانسور کم‌کم خورشید چهره استاد را از من مخفی کرد. قسمتی از صدای استاد با فشار به بیرون رسید: منتظر چی هستی؟! یادداشت کن۰۹۱۲۴.

نمی‌دانستم صدای استاد از طبقه پایین به بالا می‌آمد یا از طبقه بالا به پایین؟ این مهم نبود. چیزی که در آن لحظه اهمیت داشت این بود که او داشت شماره‌اش را با صدای بلند می‌گفت. من چیزی به جز صدایی مبهم نمی‌شنیدم با دقت همان شماره مبهم در دفترچه یادداشت حافظه کوتاه

مدتم ثبت کردم و با تکرار، آن شماره تا حافظه بلند مدت‌م هل دادم. افرادی که با من بیرون آسانسور بودند، هر کدام یک خودکار دستشان بود و به من تعارف می‌کردند که شماره را یادداشت کنم خودکار آن فردی را که از همه جذاب‌تر بود گرفتم کلاسورم را باز کردم تا شماره استاد راهنما را یادداشت کنم. برای پایان‌نامه‌نویسی شماره استاد راهنما حیاتی است و بدون آن یعنی غواصی کف اقیانوس یا فضانوردی روی سقف آسمان، بدون کپسول اکسیژن؛ یعنی خواندن فاتحه فارغ یا بی‌خیال التحصیلی. وقتی خواستم شماره را یادداشت کنم. هرچه‌قدر فکر کردم ادامه شماره یادم نیامد. حاضران دم آسانسور خواستند کمکم کنند، ولی عجیب بود هر کدام چیزی می‌گفت متفاوت از دیگری.

وای خدای من! معلوم نبود کدام‌یک به واقع مطابقت دارد، ولی یک‌کدام به احتمال زیاد باید درست باشد. آن وقت آن‌جا راه حلی به ذهنم نمی‌رسید؛ سرم گیج می‌رفت و احساس گرگرفتگی و خفگی داشتم. از بین راه‌هایی که افراد ارائه دادند یکی را از همه جامع‌تر و واقع‌بینانه‌تر بود: «هر ده شماره را یادداشت کن و شب هر ده تا رو با قانون احتمالات امتحان کن.»

راه حل خوبی بود همه تأیید کردن و من خوشحال هر ده شماره رو به اضافه شماره خودم یادداشت کردم و با عجله از پله‌ها پایین رفتم تا دم درب ورودی او را ببینم دیر شده بود و سرویس مخصوص او را از دانشگاه بیرون برده بود. ناچاره به همان شماره که پل ارتباطی‌ام با استاد بود دلم را خوش کردم. شماره‌ها داخل کیفم گذاشتم. من به خاطر این گوهر گرانقدر در شهر احساس امنیت نمی‌کردم. هرگاه کسی به من نگاه می‌کرد با خود می‌گفتم نکند قصد دارد کیفم را بزند الان که با خودم فکر می‌کنم به آنها حق می‌دهم؛ کیفم را طوری به سینه‌ام چسبانده بودم که گویی میلیاردها یورو یا دلار پول با خودم حمل می‌کنم. بعد از یادداشت شماره‌های احتمالی با خوشحالی نشستم و یک‌ایک شماره‌ها را امتحان کردم، برخی می‌گفتند اشتباه است و برخی هم چیزهایی نثارم کردم که لائق خودشان بود و نمی‌توانم از شرم این‌جا بنویسیم.

روزی با التماس آدرس منزل استاد را از بخش آموزش گرفتم، بعد از یکی دو ساعت به آن منزل که در شهرکی بود رسیدم. آدرس اشتباه بود. بله، راه را عوضی رفته بودم. خسته و کوفته در جا میخکوب شدم آه از نهادم بلند شد خواستم به زمین و زمان بد و بیراه بگویم که چهره بابام را روی مانتور تخیلیم دیدم مثل همیشه لبخند بر لب داشت و گفت: «مرد باش پسر! آدم راه رو عوضی بره بهتر از اینکه که عوضی راه بره.»

خواستم با بابام درد و دل کنم با صدای بوق ماشینی به خودم آمدم. دقیقا روبه روی در پارکینگ ایشان ایستاده بودم. خدا خیرش بدهد گفت: «کجا می‌خوای بری بیا بالا تا به جایی می‌رسونمت.»

انگاری روان‌شناس بود می‌گفت همین که نگاهم به چهره خسته‌ات افتاد یاد آفتاب‌گردان‌هایم افتادم که گاهی به خاطر کم‌آبی پلاسیده می‌شوند. تو خیالات خودم بودم که با صدای بم ایشان به خودم آمدم: «شرمنده بیشتر از این نمی‌تونم ببرمت؛ مسیرم بیرون شهره. گاو داری دارم اینم کارتمه اگه شیر تازه خواستی در خدمتم.»

عجیب بود تا منزل به این فکر بودم که یعنی می‌شود کسی که درس نخوانده و با گاو سروکار دارد از نظر رفتار انسانی و آشنایی با روحیات آدم‌ها از برخی اساتید دانشگاه هم دقیق‌تر باشند؟!

بالاخره یک شب در عالم رویا آن عالم (استاد راهنما) را دیدم از استاد شماره‌اش را پرسیدم. گفت: «با روی کارآمدن رئیس جمهور جدید منم «خطم» رو عوض کردم.» خواستم شماره جدید را بگیرم که زنگ ساعت برای نماز صبح به صدا درآمد ناخودآگاه این شعر را زمزمه کردم و برخاستم:

*دوش وقت سحر از غصه نجاتم ندادند*** و ندرآن ظلمت شب آب حیاتم ندادند*

*نه مبارک سحری بود و نه فرخنده شبی*** آن شب نحس که آن تازه براتم ندادند*

دو ماه از تصویب موضوع گذشته، اما هنوز نتوانسته‌ام با استاد قرار بگذارم. از همه پژوهش‌چکان و پژوهش‌مударان که احتمال می‌دادم استاد را بشناسند آدرس او را گرفتم ولی هرگاه به پژوهشگاه یا آموزشگاهی می‌رسیدم یا رفته بود، یا در شرف رفتن بود یا در حال رفتن و یا «در رفتن» بود. آموزش عالی فکر کنم از اجنه هم کمک می‌گیرد، چون استاد شده بود جن و ما بسم‌الله. البته این شوخی بود. نباید به خلق الله گمان بد داشت، مگر یک استاد چه قدر ظرفیت دارد. راهنمایی یا داوری کردن ۱۵ پایان‌نامه از دانشگاه‌های بسته و آزاد شوخی بردار نیست آن هم با این حقوق. حق‌الزحمتی که برای این نوع کارهای سخت به ایشان می‌دهند ناچیز است.

خب، یکی از علل فرار مخ‌ها همین است. شاید نمی‌توانند ببینند این قدر اساتید... ببخشید پاک گیج شده‌ام خوب شد گوینده تلویزیون نشده‌ام و گرنه آبروی... . بله داشتم می‌گفتم شاید نمی‌توانند ببینند دانشجویان پژوهش را با ماست‌بندی هم‌عرض می‌بینند.

مدیر گروه ما موقع تصویب موضوع پایان‌نامه به من گفت: «شماها هنوز وارد گود پژوهش نشده‌اید، قطعاً امسال هم با این پایان‌نامه نمی‌فهمی که امثال این استادان راهنما و مشاور چه سرمایه‌هایی هستند و چه زحمتهایی برای این مرز و بوم می‌کشند، پژوهش‌خمره رنگ‌رزی نیست و کاری است بس طاقت‌فرسا و دقیق.»

این تازه قسمتی از تلاش این اساتید است تدریس، پروژه‌ها و خالی‌ژه‌ها، زن [یا زن‌ها] و بچه‌ها و... . خدایا یعنی می‌شود من هم نان حلال برای خانواده‌ام با کد جبین و عرق ید ببخشید با کدیمین و عرق جبین به‌دست آورم. می‌ترسم با حسرت بمیرم که:

نه شکوفه‌ای، نه برگی، نه ثمر، نه سایه دارم

همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را!

می‌ترسم که این اساتید پرکار نیز مانند دانشمندان انرژی هسته‌ای ترور شوند. ای کاش دولت تدبیری کند و برایشان محافظ قرار می‌داد. یخچال و کامپیوتر این روزها محافظ دارند توقع زیادی نیست برای چنین اساتیدی هم محافظ بگذاریم. ما فقط وقتی این اندیشمندان را از دست می‌دهیم حسرت می‌خوریم در حالی که عقلای عالم اعتراف دارند که پیشگیری مقدم بر درمان است و علاج واقعه را باید قبل از وقوع کرد. من هم قصدا دارم هرروز برایشان صدقه بدهم و گاهی اسفند دود کنم و وَأَنْ يَكَادُ فِرَازَ.

دیشب خواب می‌دیدم از نردبان موفقیت مثل استاد راهنما، پنج تا پله، پنج پله بالا می‌رفتم که بابام صدا زد:

«پاشو، پاشو ساعتت زنگ زد بیدار نشدی، نمازت قضا نشه!»

وقتی بابام تکونم داد گمان کردم از نردبان موفقیت دارم می‌افتم چنان دادی زدم که بابام دو متر سی پنج سانتی‌متر و سه دهم میلی‌متر پرید هنوز هم جای سر بابام به سقف مانده. وقتی بلند شدم با خود تصمیم گرفتم از علوم غریبه رمل، جفر، سحر و جن‌گیری برای یافتن استاد راهنما کمک بگیرم. به همین خاطر از پدر پول مَشْتی تقاضا کردم و قسمش دادم به روح باباجون جدم حاج ماشالله، که اهل کرامات هم بوده، نپرسد برای چه می‌خواهم.

با هر جان‌کندی بود چندین بار استاد راهنما را زیارت کردم در مجموع فهمیدم باید مثل فوتبالیست‌ها که داد می‌زنند «خودتی‌ها برو» عمل کنم و امیدی به «هدایت» و «ارشاد» این استاد راهنما نداشته باشم. گاهی شیطان وسوسه‌ام می‌کرد پولی جور کنم و پایان‌نامه‌ای بخرم و شرّ را کوتاه کنم، ولی وجدانم از من قهر می‌کرد. به هر حال با زحمت زیاد پایان‌نامه را تا آخر با تلاش و مشورت با دانشجویان دیگر مدیریت کردم تا این که روز دفاع شد و چهره مهتابی استاد، آفتابی.

ته انجام، به خاطر قوی بودن پایان نامه‌ام، داور به استاد راهنما تبریک گفت. برخی حضار برایش کف زدن و عده‌ای کبوتر صلوات هوا کردند. وقتی دوستم رضا را ردیف دوم بین حضار دیدم اشک در چشمانم حلقه زد. به یاد پایان نامه رضا افتادم و نارضایتی داور است، استاد راهنما و مشاور هم یک آن، استراتژی خود را تغییر دادند و با داور هم‌دست و هم‌داستان شدند و تمام کاسه کوزه‌ها را سر دوستم خرد کردند. ناخودآگاه حافظه‌ام شعری فراخوانی کرد و سریع آن را به عنوان حسن ختام آخرین صفحه پاورپوینت گزارشم از پایان نامه نوشتم تا اساتید و حضار هنگام پذیرایی لبخند بزنند و بخورند و بخوانند و بر صفحه ذهن بنگارند:

*نکند دانا مستی، نخورد عاقل می*** در ره مستی هرگز نهد دانا پی*

*چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را*** نی چون سرو نماید به مثل سرو چونی*

*گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او*** و ر کنی عربده گویند که او کرد نه می*

یک ماه بعد

استاد راهنما، باتواضع تماس گرفت و تأکید کرد: «از نظر پژوهشی در مقاله پایان نامه باید اول نام استاد راهنما (دکتر آسوده)، بعد استاد مشاور (دکتر راحت‌گزین) و سپس خودتان (دانشجو زحمکتش) را بیاورید. متأسفانه خیلی‌ها در کشور این نکته علمی را نمی‌دانند.»

پایان نامه

ارادتمند تمام پژوهشگران واقعی

م. ح دل سوخته

منبع کتاب شوخ طبعی های طلبگی، محمد حسین قدیری، ص ۱۴۳

مرکز پخش کتاب:

تلفن مرکز پخش: ۰۹۰۱۵۴۷۵۴۹۱

کتابفروشی حرم حضرت معصومه: ۰۲۵۳۷۱۷۵۳۶۱

بوستان کتاب قم: چهار راه شهدا

کتابفروشی حوزه اصفهان، خیابان حافظ: ۰۳۱۳۲۲۰۹۹۴۸

کتابسرای حکمت، اصفهان: ۰۳۱۳۲۲۲۴۰۶۰۸

و مسجد مقدس جمکران قم، (با تخفیف)

کتابفروشی اینترنتی پاتوق کتاب فردا

